

بجهت اینکه محصولات زیاد این کارخانجات، که دائماً بیرون میریزد بفروش رود بایستی بازار تجارت تهیه شود، برای این کار نیز نفوذ و استعمار لازم بود چه غرض اساسی تمام این صنایع نفع است نه رفع احتیاج، بعد هم با ارائه یک آمار مختصر از تولیدات صنعتی جهانی به این مطلب اجتماعی-سیاسی اشاره میشود که «اگر مقدار تمام این محصولات و تعداد کارگران مشغول را که اکثریت ۱/۹ میلیارد جمعیت کره ارض را تشکیل میدهند در نظر بگیریم خواهیم فهمید چه مقدار عظیم کار، یعنی زور بازو و فکر و عرق پیشانی توده وسیع افراد بنی نوع بشر صرف این محصولات میشود.» مقاله پس از این مطالب، بصورتی بسیار کوتاه به نتایج اجتماعی رشد و گسترش صنایع اشاره میکند باین ترتیب که: «زیاد شدن کارخانجات باعث شد که صنعتگر متوسط از میان رفته به مزدوران کارخانجات مبدل شوند. زیاد شدن نفوس، احتیاج به اطلاعات فوری، قابل استفاده کردن اخبار، کنفرانسها و وسائل تفریح در توده وسیعتر صنعت تلگراف و تلفن بیسیم، فیلم ناطق، عکاسی از دور را ایجاد کرد.» بالاخره ارانی مقاله خود را با عبارت سیاسی رزمجویانه و هدایتگرانه زیر پایان میدهد:

«بشر بطور کلی به عده زیادی از قوای طبیعت چیره شده است. عجالتاً بزرگترین بدبختی او عدم قدرت وی به اداره اجتماع خویش است. جنگها، بیکاریها، بحرانها، تولید بیش از مصرف زیادتیر از خشکسالی، سرما، سیل، امراض سازی و غیره اسباب ناراحتی و نگرانی وی میباشد. البته بشر این اشکال را نیز که یک اشکال طبیعی است برطرف نموده جامعه‌ای با تشکیلات صحیح برای خود ایجاد خواهد کرد.»

نمونه‌ای دیگر از کاربرد اصول دیالکتیک و توضیح این اصول در ارتباط با علوم را میتوان در مقاله "تکامل- تبعیت- محیط- ارث" یافت. این مقاله که پیش از همه به بحث درباره تکامل میپردازد اساساً با این جمله آغاز میشود که «دقیق‌ترین قانون تکامل همان اصل دوم منطق دیالکتیک است که اصل تکامل در ضدین نامیده میشود.» مقاله پس از ذکر این جمله به شرح مسئله تز و آنتی‌تز و سنتز و مکانیزم‌های آنها و همچنین به بحث درباره

تغییرات تدریجی و 'شدید' میپردازد و بعد هم با اشاره به ارتباط قانون 'علت و معلول' با مفهوم تکامل، و ذکر این نکته که «قانون بقا انرژی در فیزیک و قانون بقا ماده در شیمی حالات معین این قانون کلی میباشند» وارد بحث تکامل میشود.

یا در مقاله دیگری، که در حقیقت میتواند قسمت دوم همان مقاله بالا تلقی شود پس از رد و نفی نظریه "مثل" یا "ایده"های فلسفی افلاطون و همچنین اندیشه مشائی ارسطویی هیولا و صورت در مورد پیدایش جهان و اشیاء، به نظرات لامارک و داروین در مورد پیدایش و تکامل موجودات زنده اشاره میشود. نویسنده ضمن توضیح قوانین "تنوع" و "توارث" داروین به "تناقض" و "اجتماع" این دو قانون اشاره میکند که خود «اعمال کامل منطق دیالکتیک در علوم طبیعی است». و در ادامه بحث به توضیح دو قانون دیگر از نظریه تکامل داروین، یعنی قانون "رقابت حیاتی" و "انتخاب طبیعی" میپردازد. مقاله در پایان نتیجه میگیرد که «نظیر همین نزاع بین طبقات مختلفه اجتماع موجود است و ناچار طبقه‌ای که با وضعیت موجود اجتماع، که نتیجه مستقیم تغییرات اقتصادی و مادی جامعه است، توافق نداشته باشد معدوم شده جبراً طبقه‌ای که از هر حیث مطابقت با محیط اجتماعی داشته باشد جانشین او خواهد گردید». اما برای جلوگیری از هر نوع سوءتفاهم مقاله در عین حال خواننده را به تفاوت میان جامعه و طبیعت توجه و بتأکید توضیح میدهد که «فرق این تغییرات با تحولات طبیعی اینست که عامل آن انسان ذیشعور است» و بنابراین تغییراتش در نتیجه قدرت و نیروی او انجام خواهد گرفت» و سرانجام نوشته با این جمله پایان می‌پذیرد که «تاریخ کلیه انقلابات بشر نمونه‌ای از این تحولات است».

کاربرد اصول دیالکتیک در علوم طبیعی بنحوی دیگر در سلسله مقالات "فرضیه نسبی" نیز دیده میشود. ارانی ابتدا مقاله خود را با این تذکر آغاز میکند که «فرضیه نسبی بیش از آنچه مستحق بوده انتشار یافته» زیرا هم اینک تئوری‌های سهمتری مانند تئوری "کوانتا" و "مدل اتم‌ها" نیز وجود دارند. او در عین حال هدف خود را از نوشتن این مقاله اینطور

یادآور میشود که «ما از دو نظر بشرح فرضیه نسبی میپردازیم: اولاً این فرضیه یک جنبه اجتماعی و عمومی دارد و طبقات ارتجاعی آنرا بطرز غلط بحث نموده مانند همیشه بنفع خود نتایج ارتجاعی میگیرند. .. ثانیاً مجله دنیا باز میخواهد با انتشار این مقاله به خوانندگان خود بفهماند که علم، یعنی همان اطلاعاتی که خود بشر تحت تأثیر احتیاجات از محیط خارج گرفته است، یک موضوع سرّی و روحانی نیست. این نظریه و هیچ نظریه علمی دیگر دارای اهمیت عظیم مافوق ادراک بشر نیست».

در اینجا نیز نویسنده در جریان و بعد از توضیحات مفصل ریاضی درباره نظریه نسبی اینشتین و فضای چهاربعدی او هر جا فرصتی می‌یابد به تأثیر محیط مادی و نقش مشکل‌گشای اسلوب دیالکتیک اشاره میکند. 'مثلاً در یک جا اشاره میکند که اینشتین در توضیحات و نوشته‌های اولیه خود در مورد فرضیه نسبی ضمن نفی بحق اصول هندسه اقلیدسی، برخلاف تمام اصول علمی، «جرات کرد به محدود بودن عالم حکم کند و برای اثبات موضوع دلائلی بیاورد» و این خطای او را ناشی از آن میداند که اینشتین در این زمان هنوز «از اساطیر اسرائیلی خلاص نشده» و یا «طرز فکر دیالکتیک» آشنا نبوده ولی بعدها که محیط مادی او تغییر کرد «تحت تسلط منطق قوی علمی، و بواسطه مطالعات در اصول هیئت و فیزیک» اشتباه خود را تصحیح کرد و «طرفدار عالم نامحدود شد».

بهرحال ارانی بعنوان یک «متفکر مادی» و «دیالکتیسین» علت پیدایش فرضیه نسبی اینشتین را در کار برد «تفسیر مادی تاریخ و بیان دیالکتیکی علوم طبیعی»، که خود زائیده «پیشرفت ضروری صنعت و از خواص دوره سرمایه‌داری» است، میداند و از این مبحث نتیجه میگیرد که «هر روز اصول افکار مادی پایه محکمتری میگیرد».

نمونه جالب دیگری از بیان رابطه دیالکتیکی میان علم و فن و مسائل اجتماعی مقاله «ماشینیسیم» است که در آن نویسنده بقول خود از سه نظر «فنی، اقتصادی و اجتماعی» به بحث درباره ماشینیسیم میپردازد. در مقدمه مقاله بجای تعریف و توضیح این پدیده پیش از همه بشکل نسبتاً

مفصلی از نحوه تکامل ابزار کار و در نتیجه، پیدایش تملک "ادوات تولید" و ایجاد نظام بردگی ناشی از این تملک سخن بمیان آمده و نویسنده پس از توضیحاتی درباره تکامل بعدی ابزار تولید و نقش آن در پیدایش رژیم‌های گوناگون تولید در هر دوره از ادوار تاریخی به دوران معاصر میرسد و مینویسد: «دوره ما که به دوره سرمایه‌داری موسوم است نتیجه مستقیم طرز تولیدی است که به ماشینیسم معروف است.» نویسنده مقاله پس از ذکر نتایج مثبت فنی و اقتصادی ماشین مینی بر تسلط انسان بر طبیعت و تسخیر و مهار عناصر سرکش طبیعی و بخدمت‌گرفتن آنها بسود بشر، ایجاد فراوانی و رفاه در اثر افزایش تصاعدی محصولات مورد نیاز انسان، تسریل زندگی و امکان بهره‌وری هرچه بیشتر از تنوعات آن، رشد فکر اجتماعی کارگران و افزایش زمان فراغت آنان به شرح آفات اجتماعی آن از قبیل از میان رفتن طبقات متوسط، تمرکز عظیم قدرت تولید در دست عده‌ای معدود، تشدید اختلاف میان سرمایه و کار، پیدایش و گسترش استعمار، تصادمات میان دولت‌ها و جنگ‌های جهانی، بحران‌های اقتصادی ناشی از افزایش بی‌بند و بار تولید و بیکاری میپردازد ولی بلافاصله یادآور میشود که این مشکلات بر خلاف تصور بعضی صاحب‌نظران بهیچوجه از خود ماشین نتیجه نمیشود بلکه ناشی از آنست که «کلیه سرمایه‌ها و آلات تولید در دست عده معینی از صاحبان سرمایه‌های بزرگ متمرکز» شده و این عده بدون توجه به نیازهای جوامع انسانی و صرفاً بخاطر کسب سود بیشتر این عوامل را مورد استفاده قرار میدهند و تا هنگامی که «تولید ثروت کورکورانه و بدون رعایت احتیاجات بازار بعمل میآید بحران او عوارض ناشی از آن نیز طبق قواعد غیرقابل اجتناب و حتمی اقتصادی... باقی خواهد ماند و چاره‌جویی‌های جزئی بی‌نتیجه» خواهد بود. نویسنده پس از ذکر این نکات در پایان مقاله خویش نتیجه میگیرد که «ماشینیسم وقتی بحال بشر مفید تواند بود که تولید علی‌العمیا و کورکورانه ثروت از بین رفته و ادوات تولیدیه طبق نقشه معین و مسلمی تحت اختیار هیئت اجتماع واقع گردد، و الا بحران، مادام که تولید ثروت بطریق فعلی است، غیرقابل علاج و رفع آن

برای عالم آرزو است.»

فلسفی و اجتماعی

وقتی بیاد بیاوریم که مجله دنیا و نویسندگان اصلی آن، حتی در بحث‌های فنی و صنعتی و علمی بدنبال یافتن محملی برای بسط نظرات فلسفی و اجتماعی خویش میگردند، طبیعی است انتظار داشته باشیم که این نظرات را در عنوان "فلسفی و اجتماعی" خود با شرح و بسط بیشتر و دل و دست بازتر توضیح دهند. در حقیقت چنین نیز هست زیرا مجله از همان شماره اول در سرلوحه این عنوان جمله زیر را با حروف سیاه چاپ کرده است: «انسان حیوان اجتماعی است. هر فرد هر قدر زندگانی شخصی خود را با نظریات کلی فلسفی خود بیشتر ارتباط دهد کاملتر است. به عقاید کلی بی‌علاقه بودن علامت تنزل به حد حیوانی است. تنها نظریه کلی که میتواند بین علم، صنعت و اجتماع بشر امروز هارمونی و هم‌آهنگی تولید کند اصول و عقاید مادی است.» ملاحظه میشود که مجله تا آنجا برای فلسفه ارزش و اهمیت قائل است که کسانی را که فاقد نظرات کلی فلسفی هستند تا حد حیوان تنزل میدهد.

اما فلسفه‌ای که مجله دنیا به آن اعتقاد دارد و آنرا ترویج میکند چنانکه معلوم است فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک است که خود آنرا «آخرین قله نموی عقاید بشر تا امروز» میدانند. بر اساس این فلسفه جهان و از جمله پدیده‌هایی مانند زندگی و روح مادی است و این جهان مادی در اثر وحدت ضدین و بر اثر قانون نفی در نفی در تکاپو و تغییر است، و مجله دنیا برای توضیح کلیات همین فلسفه و کاربرد زنده آن بر زندگی هر روزی به انتشار مقالات گوناگونی در زمینه‌های مختلف دست میزند. در کلیات این فلسفه چهار مقاله مفصل، که هر کدام چند شماره مجله را در برمیگیرد، چاپ شده که عناوین آنها بترتیب عبارتند از: «عرفان و اصول مادی»، «جبر و اختیار»، «زندگی و روح هم مادی است» و «بالاخره ماتریالیسم دیالکتیک». ارنانی در عرفان و اصول مادی، که آنرا با امضای مستعار "احمد

قاضی^{۱۲} نوشته، بر خلاف سنت جاری عالمان و فیلسوفان، ولی بشیوه دیالکتیسین‌ها، به توضیح تاریخ پیدایش عرفان بر اساس زندگی مادی اجتماعات انسانی میپردازد. او خود میداند که خواننده «اگر هنوز ماتریالیست نباشد تعجب خواهد کرد» که چرا وی بجای «اشعار صوفیان و عرفا ابتدا طرز فلاح و تجارت» و سایر شقوق زندگی مادی را در جوامع یونان و هند و ایران و چین را مطرح میسازد و پس از اینها به شرح افکار و فلسفه مردم در این جوامع میپردازد. بهمین سبب تذکر میدهد که مجله این «اسلوب تفکر و استدلال را باین دلیل انتخاب کرده که معتقد است تنها از روی اوضاع اقتصادی افکار جامعه کاملاً واضح میشود».

اما حتی پیش از این اشاره هم بعنوان پیش‌درآمد مقاله یا رساله خواننده از همان جمله اول با احکام قاطع زیر غافلگیر شده است: «فقط با مغز میتوان فکر کرد. مغز ماده و فکر یکی از خواص این ماده است. تجربه به ما نشان میدهد که اگر محیط مادی (نور، درجه حرارت، رطوبت و غیره) تغییر کند در ساختمان و طرز عمل اعضاء موجود نیز تغییر بظهور میرسد. مغز نیز کاملاً تابع این قانون است.» اما علاوه بر مغز و عوامل مادی دیگر، اجتماع انسانی نیز بعنوان یک واقعیت مادی و عامل مؤثر خارجی در شکل‌گیری فکری انسان‌ها مؤثر است، و سرانجام جمله معروف «یک شخص در خرابه و در قصر دو نوع فکر میکند.» «پس فکر هر موجود زنده نمایندهٔ جمیع عوامل مادی است که در وی و اسلاف وی، یعنی اساساً در تشکیل او مؤثر بوده است.» و تنها پس از ذکر این احکام قاطع و غافلگیرانه است که مقاله دنبال میشود و به اصل مطلب میپردازد.

این قاطعیت و غافلگیری در مقالات دیگر مجله نیز، گاه حتی با حدت بیشتری بچشم میخورد. برای مثال از جملات آغازین مقاله «زندگی و روح هم مادی است» میتوان یاد کرد: «حقیقت متحرک (متغیر) موجود در زمان-مکان- ماده است؛ حقیقت حاصل از زمان-مکان- ماده طبیعت است. تأثیر متقابل و ارتباط زمانی- مکانی اجزاء ماده همان مفهوم قوه است... این حکم کلی دربارهٔ موجودات زنده نیز صادق است. هر موجود که دارای

خواص حیات و روح است قهراً نمیتوانند عاری از ماده و آزاد از زمان باشد. هیچ چیز در این جهان مادی اتفاقی و تصادفی نیست و مستقل از عقل و معرفت انسان نظم و انتظامی دقیق و جبری بر تمام کائنات و از جمله جامعه انسانی حکمفرماست.

مقاله "جبر و اختیار" نیز از همان جمله آغازین باین ترتیب به توضیح مطلب میپردازد: «از مطالعه دقیق علوم دو نتیجه کلی بدست میآید: اول اینکه هر معلولی نتیجه علتی است و ثانیاً کلیه حوادث عالم وابسته به ناموس یا قانونی است.» «و اگر علت بسیاری از حوادث بر ما در حالت حاضر مجهول است دلیل عدم علت نمیشود» زیرا در گذشته نیز «اغلب مسائل علمی، که شاید امروز توضیح آن برای هر شاگرد مکتبی سهل باشد بر انسان غیرمعلوم بوده» و در آینده نیز بتناسب رشد علم و معرفت بشر پرده از مجهولات برداشته شده و قلمرو مکشوفات انسانی بتدریج گسترش باز هم بیشتری خواهد یافت، تنها کافی است که انسان به قوانین طبیعی و جبری جهان علم پیدا کند.

و یا مقاله "خوابیدن و خواب دیدن" با این جملات پایان می‌یابد: «خواب نیز مانند تمام قضایای روحی یک قضیه کاملاً مادی است و قوه ماوراءالطبیعه در آن مؤثر نیست.» و عباراتی از این قبیل.

بالاخره در مقاله بسیار مفصل و با عبارت بهتر رساله "ماتریالیسم دیالکتیک" است که یکی از نویسندگان مجله پس از نفی و رد تمام مکاتب ایدئالیستی در فلسفه، به اثبات "واقعیت مادی جهان" و توضیح "ارزش معلومات بشر" و حدود شناخت او از این جهان واقعی میپردازد و سپس به تشریح اصول دیالکتیک، که چیزی جز اصول وحدت ضدین و نفی در نفی و تغییر نیست، دست میزنند.

البته مجله گفتارهای خود را بهیچوجه به مسائل علمی و یا فلسفه بطور کلی محدود نمیکند بلکه با کمک فلسفه مادی منطقی یا ماتریالیسم دیالکتیک در عین حال به شرح و حل مسائل تاریخ و جامعه بشری نیز میپردازد. ولی اگر مقاله مستقلی در باب "ماتریالیسم تاریخی" در دنیا

نمی‌بینیم معنایش مطلقاً این نیست که مجله از این امر غافل مانده است. برای مثال ارانی خود اصول این مکتب فکری را در مقاله‌ای تحت عنوان "بشر از نظر مادی"، که ظاهراً یک مبحث صرفاً بیولوژی-پسیکولوژیک باید باشد، مطرح میکند باین ترتیب که بقول خودش بشر را هم از نظر بیولوژی و پسیکولوژی و هم از نظر سوسیولوژی مورد مطالعه قرار میدهد باین معنی که «در بیولوژی از خواص حیاتی، در پسیکولوژی از خواص روحی و در سوسیولوژی از خواص اجتماعی و اجتماع بشر» بحث میکند. او پس از اشاره به یک رشته پدیده‌ها و مفاهیم و رفتارهای انسانی-اجتماعی مانند عشق، وجدان، وظیفه، خودنمایی، علاقه علمی و صنعتی، شرافت، ترحم، اخلاق، میل هنری، فداکاری اجتماعی و مانند اینها به توضیح درباره نقش کار و وسائل تولید و تقسیم مراحل تحول اجتماعی بر اساس میزان رشد تکنیک و وسائل تولید در پیدایش و تحول این پدیده‌ها میپردازد و سپس چگونگی پیدایش طبقات و حکومت و رابطه این دو و مفاهیم و پدیده‌های جدید اجتماعی مانند سیاست، آداب و رسوم، حقوق و قوانین، مذهب، فلسفه، علم، هنر و سازمان‌های سیاسی و اجتماعی و تحولات آنها را توضیح میدهد. پس از آن برای جلوگیری از هرگونه سوءتفاهم و تفسیر غیردقیق سخنان خود را با احکام مارکسیستی زیر قاطعیت می‌بخشد:

«تاریخ بشر تاکنون تاریخ نزاع طبقات بوده است. حکومت دستگاہی است که بوسیله طبقة فوی‌تر تشکیل شده استیلای آنرا بر طبقة زیردست تأمین مینماید. تشکیلات قانونگذاری، قضائی، رهبری تعلیم و تربیت و ذوق هنری تحت قدرت دولت است. بنابراین واضح است که در جامعه طبقاتی قوانین، طرز حفظ حقوق، آداب و رسوم، مفهوم‌های خوب و بد، زشت و زیبای اخلاقی، تولید افکار در اطفال و افراد و ذوق صنایع ظریف نیز تمام طبقاتی بوده بنفع طبقة معین خواهد بود.» «در جامعه طبقاتی ممکن نیست که تمام طبقات دارای روحیات و ایدئولوژی مساوی باشند... روحیات و ایدئولوژی هر طبقه محصول وضعیت اجتماعی و مادی و سیاسی و اقتصادی آن طبقه است.»

«دنیای روشنگر...»

اگر نباید فراموش کرد که جامعه طبقاتی نیز از آنجا که یک پدیده تاریخی است روزی نیز ناپدید خواهد شد و پدیده‌های همزاد را نیز با خود خواهد برد. آنگاه «در جامعه بی طبقات حکومت بخودی خود میمیرد و تشکیلات جزئی طبقاتی از میان میرود»، «قوانین و آداب و رسوم و اخلاق جنبه طبقاتی خود را از دست میدهد و آنچه که فقط برای حفظ منافع طبقاتی است از میان میرود.»

معلوم است که آنچه هم تا اینجا گفته شد جز کلیاتی درباره جامعه بشری و تحولات تاریخی آن بیش نبود. با اینهمه نباید مطلقاً تصور کرد که نویسندگان مجله در قالب بحث‌های مجرد آکادمیک و مکتبی باقی میمانند. درست برعکس، آنها فلسفه ماتریالیسم دیالکتیک را از آنجهت برگزیده‌اند که از نظر ایشان این فلسفه به تمام مسائل مربوط به انسان و جوامع انسانی، و از آنجمله مسائل جامعه ایران پاسخ درست میدهد و انسان‌ها را در راه ترقی و تکامل هدایت میکند و بقول مجله «تنها فکری که در سیر تکامل تاریخ همواره رهبر طبقه منور و مترقی بوده و هست فلسفه و فکر مادی است» و «جلوتر رفتن و پیشرفت نظر کلی متفکرین این مکتب است.» در بیان این اعتقاد اراتی خود رساله «عرفان و اصول مادی» را با این عبارات پایان میدهد: «اصول مادی و منطقی امروز بشر به تمام علوم، اجتماعات و هنر ارتباط کامل داده او را از خرافات، اعم از آنکه در قسمت طبیعی یا بیولوژی یا پسیکولوژی و یا سوسپولوژی باشد، خلاص کرده به وی راه خوشبختی را نشان داده است.» او سپس نوید میدهد که «مطابق این اصول، همانطور که بشر به قوای مهم در طبیعت غلبه نموده است بر اجتماع خود نیز غالب خواهد آمد.»

و مجله دنیا در عمر کوتاه خود نه تنها این مباحث را با کمک فلسفه ماتریالیسم و دیالکتیک شرح میدهد بلکه بسیاری از مسائل خاص جامعه ایران را نیز با همین معیار محک میزند. اما پیش از پرداختن به انعکاس مسائل ایران در مجله دنیا به پدیده‌های عام‌تری مانند اقتصاد، حقوق، هنر و مسائلی مانند فاشیسم، وضع زن، استثمار و آزادی و

امثال اینها از نظر مجله بپردازیم:

اقتصاد

مجله دنیا مانند هر نشریه مارکسیستی برای اقتصاد اهمیت خاصی قائل است و نه تنها در لابلای مقالات "فلسفی" و حتی "علمی" نقش اقتصاد را در پیدایش پدیده‌های روبنائی جامعه انسانی نشان میدهد بلکه مقالات چندی را نیز بطور مشخص به این مبحث اختصاص داده است که نمونه‌ای از آنها عبارتست از "ماشینیسم"، "ارزش- قیمت کار"، "پول از نظر اقتصادی و اهمیت آن در اجتماع فعلی" و "اقتصاد و سیاست اقتصادی سال ۱۹۳۴". چنانکه معلوم است سه مقاله اول بیشتر درباره کلیات اقتصادی نوشته شده و شامل توضیحاتی است درباره نقش کار و اشکال و شقوق آن مانند کار ساده و مرکب و کار اجتماعاً لازم و غیره، تبدیل محصول به کالا، مسئله ارزش و نقش کار در تعیین آن، مبادله، قیمت و تفاوت آن با ارزش و رابطه آن با مکانیسم‌های بازار و بالاخره پول و نقش‌های گوناگون آن بمنزله میزان ارزش و وسیله گردش کالا و اعتبارات و غیره. در مقاله "ماشینیسم" نیز تأثیر ماشین در ایجاد تمرکز صنعتی، تولید وسیع، سرمایه‌های عظیم، تسهیل حیات مادی انسان و بالاخره مناسبات و روابط طبقاتی و بحران‌های اقتصادی توضیح داده شده است. یا در یک مقاله گزارش‌واره تحت عنوان "کریزوتروپیسیم"، که بمعنی "جاذبه طلا" آمده و از کتاب "اپتون سینکلر" با عنوان "پول مینویسد" انتخاب و ترجمه شده، به نقش کثیف پول و بازی‌های سرمایه‌داری اشاره شده است.

معلوم است که بر اساس بینش مجله تمام این توضیحات در جریان تکامل و تحول تاریخی پدیده‌ها توضیح داده شده است و در واقع میتوان گفت مجموعه فشرده‌ای از اقتصاد مارکسیستی است. اما مجله در مقالات اساسی اقتصادی خود بدون اینکه صریحاً از نظام سرمایه‌داری و استثمار و یا سرمایه‌دار و کارگر نام ببرد به تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های خاص خود دست میزند. مثلاً در مقاله "ارزش قیمت و کار" مسائلی مانند تقسیم کار

«دنیای روشنگر...»

در عرصه ملی و جهانی، رقابت و ائتلاف سرمایه‌داری بزرگ، نظام اقتصاد مبادله‌ای یا معاوضه، قیمت و رابطه آن با عرضه و تقاضا، تولید و مخارج آن، کار بمنزله «ارزش مشخص روابط اجتماعی» و انواع مختلف آن بتفصیل توضیح داده شده است.

قسمتی از این توضیحات را مسلماً در کتاب‌های درسی اقتصاد سرمایه‌داری میتوان یافت ولی مشخصه این مقاله در توضیحات ماتریالیستی-دیالکتیکی نظام اقتصادی موجود در جهان است که خواننده را بالمال با اصول اقتصاد مارکسیستی آشنا میکند. برای مثال در توضیح قیمت بعنوان «ناظم موقت اکونومی معاوضه» آمده است که «ترقی و تنزل و... حرکات و تغییرات قیمت»، که «یکی از خصایص اکونومی مبتنی بر معاوضه است امری جبری و خودبخودی... و تابع وضعیت بازار و وضعیت احتیاجات خریداران و عده رقباست و در نتیجه اراده هیچکدام» از صاحبان کالا «در تغییرات دخیل نبوده و قوانین آن با قدرتی نظیر نوامیس طبیعی بر دارندگان استعه و جامعه تحصیل میشود».

مقاله در نفی نقش عرضه و تقاضا در مورد ارزش، که در اقتصاد سرمایه‌داری بعنوان اصل شناخته شده به مسئله «مخارج تولید» میرسد و پس از بحث درباره زحمات مخارج پی در پی که برای تولید یک کالا بکار میرود به این نتیجه میرسد که چون در تولید کالا جز کار انسانی و طبیعت هیچ چیز دخالت ندارد و «طبیعت، هم بخودی خود جز مقدار بسیار جزئی قابل به رفع حوائج انسانی نیست پس... مشخص و معین قیمت هر متاع بالاخره عبارت از مقدار کاری است که برای تولید آن مصرف شده است.» و طبعاً چنین کاری «کار متوسط اجتماعاً لازم» برای تولید یک محصول است که مقاله پس از توضیح مفصل درباره شکل‌های مختلف کار و رابطه آنها یا کیفیت کالا به آن میرسد. مقاله در عین حال به تفاوت میان مفهوم «ارزش» و «قیمت» و رابطه آنها پرداخته و توضیح میدهد که «ارزش اساس قیمت است» ولی «قیمت هر متاع عبارت از ارزش آنست» که تحت تأثیر عرضه و تقاضا دچار نوسان میشود و چون «در اقتصاد مغشوش که مبنای

آن معاوضه است تعادل بین عرضه و تقاضا کم میسر است» بنابراین غالباً تعادل میان قیمت و ارزش نیز بر هم میخورد. اما جالبتر از همه جمله پایانی مقاله است که بیشتر به یک شعار شباهت دارد و آن عبارتست از اینکه «فقط کار مولد ارزش است و مولد کار مالک حقیقی ارزش».

در مقاله "پول از نظر اقتصادی و..." درباره ارزش بویژه تذکر داده شده که ارزش، بر خلاف وزن، از خواص ذاتی «اشیاء نبوده و فقط از نظر روابط بین افرادی که آنرا تولید کرده‌اند ایجاد شده است و اگر این روابط وجود نداشت ارزش با کلیه اشکال و صورش از بین میرفت»، و همچنین در مبادله کالاهائی که «ارزش افاده متفاوتی» دارند تنها مقدار مساوی «کاری که اجتماعاً برای تولید آنها لازم است» میتواند معیار باشد.

در این مقاله همچنین پس از توضیح درباره چگونگی پیدایش پول و نقش آن بعنوان وسیله مبادله، "دوران ثروت"، پس‌انداز و تأدیه از قدرت و قدوسیتی که بعدها کسب میکند سخن به‌عیان آمده و تذکر داده میشود که این خصائل تنها از روابط اقتصادی موجود در جامعه کنونی ناشی میشود و بر خلاف تصور بعضی از حکماء قدیم یونان نمیتوان قدرت آنرا از میان برد بلکه «راه صحیح اینست که روابط را بطوری تغییر داد که قدرت اشیاء بر افراد برای همیشه معدوم و مضمحل گردد» و تنها در چنین شرایطی و «در اجتماعی که اقتصاد مبتنی بر نقشه معین و دقیق است دوره قدرت فلز زرد سپری میشود».

مقاله سرانجام به این نتیجه میرسد که «چون پول نماینده جامد و مادی شده کار اجتماعی است و تقسیم کار در ادوار مختلفه تاریخ حالات متفاوتی داشته بنابراین پول نیز در مسیر این ادوار تکامل دیالکتیکی کرده و مسائل انهدام آن ضمناً فراهم گشته است بدین معنی که تجمع پول و تمرکز در آخرین مرحله این تکامل موجب تولید ارزش اضافی شده بطوریکه تحصیل پول فقط منوط به مصرف نمودن کار نبوده بلکه صرف داشتن آن در تحت شرایط معین وسیله جلب ارزش اضافی (کار مادی شده دیگران) است و همین خاصیت خود عوامل انهدام اقتصاد معاوضه را فراهم میکند.

اما چنانکه از عناوین مقالات یاد شده میتوان فهمید مجله دنیا در زمینه اقتصاد در محدوده کلیات باقی نمانده و در مقاله‌ای که بیش از بیست صفحه را اشغال کرده به توضیحات مفصل علمی درباره وضع اقتصادی جهان در سال ۱۹۳۴ و بویژه اوضاع اقتصادی، سیاسی و اجتماعی کشورهای بزرگ سرمایه‌داری صنعتی و پیشرفته جهان مانند آمریکا، آلمان، بریتانیای کبیر، ژاپن و فرانسه میپردازد و درباره رشد غیرطبیعی تولید صنعتی، ناموزونی آن در کشورهای مختلف، خرابی اقتصاد جهان در اثر تقلیل تجارت خارجی، بحران کشاورزی و دپرسیون سال ۱۹۳۴، تورم و تزلزل دائمی پول و تلاشی اعتبارات بین‌المللی و صدور سرمایه، و بالاخره وضع کار و سرمایه توضیحاتی میدهد. در این مقاله، که بنا به گفته نویسنده از دیدگاه اقتصادیون مادی نوشته شده پس از توضیح مختصری درباره دوره‌های اقتصادی رونق، بحران و دپرسیون (که بمعنای دوران انتقال از بحران به رونق است) سال ۱۹۳۴ را سال دپرسیون - که بدنبال بحران عظیم سال‌های ۳۷-۱۹۲۹ آمده و منطقاً باید نویددهنده رونق مجدد باشد - با تحلیل دقیق علمی از میزان و نوع از سرگیری تولیدات صنعتی و کشاورزی، و همچنین با استناد به تحلیل‌های اقتصاددانان سرمایه‌داری جهان باین نتیجه میرسد که بر خلاف معمول دوره‌های دیگر «این دوره تناوب خصوصیات جدیدی نشان میدهد» باین معنی که «تغییرات اقتصادی سال ۱۹۳۴ تکرار سال ۱۹۳۳ بود و سال ۱۹۳۵ نیز تکرار سال ۱۹۳۴ خواهد بود یعنی دپرسیون به رواج مبدل نخواهد شد».

مقاله با ذکر آمارهایی آشکار میسازد که «سال ۱۹۳۴ بطورکلی فقط از دیداد خیلی جزئی در محصولات صنعتی ممالک نشان میدهد» و تازه همین «مختصر بهبودی» هم در حقیقت «نامتناسب، متناقض و مصنوعی» بوده است زیرا «این بهبود وضع اقتصادی در کشورهای بزرگ جهان بصورتی منظم و عمومی و یکنواخت» انجام نشده، بازرگانی خارجی این کشورها کاهش یافته و بشدت محدود است. در انفلاسیون موجود، «بر خلاف انفلاسیون‌های حقیقی بعد از جنگ دیگر رونق فروش استعه، یعنی

تبدیل سریع پول به اجناس وجود ندارد». وضع صاحبان سرمایه بهبود یافته «ولی بر خلاف دوره‌های تناوبی قبل، که بهبودی نفع و مزد با هم متناسب و متوازی بود»، «در وضعیت کارگر بهبودی حاصل نشده» و «طرز کار بیشتر بضرر مزد و بنفع سرمایه تمام شده است» و رونق نسبی و استثنائی کشورهای مانند ژاپن نیز صرفاً ناشی از «تهیه فوق‌العاده زیاد لوازم جنگی» و نظامی کردن صنایع آتست که همچنان ادامه دارد.

نویسنده در پایان مقاله خود با نقل قول‌هایی از اقتصاددانان جهان سرمایه‌داری بار دیگر به این حکم اصلی نوشته خود میرسد که «دپرسیون فعلی یک دپرسیون طبیعی نیست که پس از آن مطابق قوانین اقتصاد فعلی یک دوره رواج و رونق بوجود آید» و حتی از قول موسولینی نقل میکنند که بحرانی که جهان سرمایه‌داری با آن دست به گریبان است «مثل بحران‌های معمولی اقتصادی نیست... ما در یک بحران تمدن می‌باشیم که تا ریشه کلیه قضایای اجتماعی و اقتصادی نفوذ میکند». و سرانجام به این نتیجه میرسد که تمام اقتصاددانان دنیای سرمایه‌داری هر نظری که نسبت به وضع موجود اقتصاد جهان داشته باشند «بواسطه وجود عملی و حقیقی قضایای روزانه مجبورند که تجزیه و پیش‌بینی مکتب مادی را قبول کنند».

حقوق

در مقاله «حقوق و اصول مادی» نیز چنانکه انتظار میرود حق و عدالت بعنوان امری آسمانی و مافوق طبیعی، که خارج از زمان و مکان قابل تصور باشد، رد شده است زیرا اولاً حق در جامعه انسانی مفهوم پیدا میکند نه بطور مطلق، و ثانیاً حق و حدود و ثغور آنرا صاحبان قدرت تعیین میکنند و ثالثاً با تحولات جامعه نوع و حدود آن تحول پیدا میکند و چنانکه ایبرینگ «فقیه آلمانی» گفته است «مفهوم عدالت و حق در اجتماعی که بحالت شبانی زیست میکند با همان مفهوم در دوره فلاحتی، مانوفاکتوری و ماشینی متفاوت است».

میدانیم که پیش از شکل گرفتن مالکیت بر آلات تولید ثروت در

جامعه انسانی از حق خبری نبود و تنها غریزه اجتماعی برای رفع مخاطرات و جلوگیری از اجحافات کافی بود ولی پس از پیدایش گروهی که بر وسائل تولید تملک یافتند و بصورت طبقه حاکم درآمدند «حق جنبه عمومی خود را گم کرده بحالت طبقاتی در میآید». این طبقه به حقوقی که برای خود فائل میشود از یک سو جنبه "مافوق ارضی و الهی" میدهد و از سوی دیگر به وضع قواعدی دست میزند که آنرا قانون مینامند و برای جلوگیری از دستبرد دیگران و حفظ آن به قوه قهریه قانونی متوسل میشود.

نویسنده مقاله اجمشید، یا ایرج اسکندری، پس از این توضیحات نتیجه میگیرد که «حقوق عبارت از مجموعه قوانین و نظاماتی است که در یک محل و موقع معینی برای تنظیم ارتباطات افراد مطابق وضعیت موجود اجتماعی وضع و بوسیله قوای قهریه دولت بموقع اجرا گذارده میشود» و بر خلاف آنچه که ایدئالیست‌ها برای توجیه وضع طبقات حاکم وانمود میکنند بهیچوجه جنبه آسمانی و ابدی ندارد.

«حق‌های انفرادی در هر اجتماع مظهر مفهوم عدالت آن جامعه هستند و چون دائماً جوامع در تحول و تغییر است حقوق- حق- عدالت نیز به تبعیت آن غیرثابت و متغیرند. آنچه که امروز مقدس‌ترین و ثابت‌ترین حقوق بشر شمرده میشود فردا باطل‌ترین و نادرست‌ترین چیزها بشمار خواهد رفت.»

در این مورد نیز نویسنده مجله دنیا بمثابه یک فیلسوف مادی دیالکتیسیست اصولی و رزمجو مقاله خود را با این جملات پایان میدهد که «عالم و اجتماع رودخانه بی‌انتهایی است که پیوسته در سیلان و جریان است. گاهگاهی سیلاب‌های تند او را از بستر خود منحرف مینماید و بستر جدید بنوبه خود دستخوش سیلاب دیگر خواهد شد. تنها این بازی ابدی و سرمدی است.»

هنوز

همانطور که قبلاً اشاره شد، مجله دنیا صفحاتی را به قسمت

هنری' اختصاص داده بود و «طبعاً برخوردار با این مقوله نیز از جانب نویسندگان آن از زاویه جهان‌بینی مادی دیالکتیکی صورت می‌گرفت. اولین مقاله در این زمینه در شماره اول دنیا تحت عنوان «هنر و ماتریالیسم» که با امضای فریدون ناخدا، با سزرگ علوی، نوشته شده، با این جمله آغاز می‌شود: «هنر نیز مانند علم، فلسفه، حقوق و غیره یکی از نتایج مادی زندگی بشری است و به هر شکل و شمایلی که فرض شود بطور مستقیم و یا غیرمستقیم بتوسط یک سلسله روابط نتیجه اوضاع اقتصادی و درجه ترقی وسائل فنی اجتماع است». علاوه بر این هنر، بویژه در مراحل اولیه حیات اجتماعی انسان «رابطه مستقیمی با احتیاجات عملی زندگی مادی داشته». برای مثال ایجاد «وحدت و انتظام تجلیات روحی برای کارهای مشترک و تکرار کارهای مادی نخستین معنی» و هدف رفص و شمر و موسیقی بوده. و فقط بعداً است که «در نتیجه توسعه زندگی مادی و حیات اقتصادی جامعه افکار و روحیات جدید تولید شده» و با ایجاد تحولاتی در هنر «رابطه مستقیم و فوری» این بیدیه با حوائج ضروری و مادی جامعه قطع می‌شود. نویسنده در این مقاله می‌خواهد ثابت کند که «حتی هنر از نظر اینکه یکی از تظاهرات روحی بشر است، نیز مادی بوده و یکی از مظاهر زندگی اجتماعی انسانی بشمار می‌رود یعنی همانطوری که... کلیه فنون‌های اجتماعی نتیجه وضعیت اقتصادی جامعه است هنر نیز بنسبت ترقی یا انحطاط طرز تولید ثروت در ترقی یا در انحطاط است. و بعبارت دیگر هنر نیز مانند سایر فنون‌های اجتماعی محکوم و تابع وضعیت تولید و اوضاع مادی آن عصر است».

بنا بر تعریف فریدون ناخدا هنر انعکاس جسم‌یافته احساسات و عواطف انسانی و وسیله اجتماعی کردن احساسات، و چنانکه نوشتن بیان نموده هنر وسیله مرئیت و نقل عواطف است و در نتیجه تحول و ترقی هنر نیز با تکامل اجتماعی در ارتباط و متناسب با آن خواهد بود زیرا روحیات و عواطف انسان نیز با تحول حیات مادی جامعه تغییر می‌یابد. نویسنده مقاله پس از بیان این کلیات به بحث درباره تحولات رشته‌های مختلف هنری از

قبیل موسیقی، ادبیات و نقاشی در جوامع مختلف انسانی و در دوره‌های مختلف تاریخی می‌پردازد و نشان می‌دهد که هنر دوران بردگی با هنر دوران ملوک‌الطوایفی تفاوت‌های اساسی دارد. مقاله با این نتیجه به پایان می‌رسد که «اگر تعریف هنر را تعبیر عواطف بصورت‌های مادی محسوس، و رول آنرا عمومی کردن احساسات انفرادی بدانیم» باید هنرهای کهن را بحال خود گذاریم و بدنبال هنر متناسب با دنیای متمدن جدید باشیم.

ارانی خود نیز، با امضای احمد قاضی، در مقاله «تاریخ‌سازی در هنر» «بی‌زمان بودن هنرمند و «هنر عاری از زمان» و مکان را بریشخند می‌گیرد و مینویسد اگر «تحقیق تکامل و تاریخ شعب هنر... و تعیین رشته ارتباط حقیقی موجود در این تکامل» با بینش مادی و بکمک دیالکتیک صورت گیرد از روی یک اثر یا قطعه هنری و بررسی اجزاء آن میتوان با توجه به «صفات ممیزه موجود» در آن به «طرز تولید و اوضاع مادی محیطی که این قطعه هنری در آنجا پرورش یافته، تکاملی که تا زمان ظهور شاهکار مزبور در صنایع ظریف یک ملت موجود بوده، خلاصه تأثیری که اختصاصات زمان، مکان، اجتماع و مادیات در هنر و هنر در آنها داشته است» پی برد. باین ترتیب در عین حال که هنر و هنرمند محصول زمان خویش است از تأثیر گذشته نیز مطلقاً در امان نیست و در یک انقلاب هنری «با آنکه تازه کهنه را نفی میکند در عین حال از عناصر کهنه در تشکیل خود استفاده مینماید».

در مقاله دیگری با عنوان «هنر در ایران جدید» به مسائل دیگری درباره هنر پاسخ داده شده است. نویسنده این مقاله ابتدا به طرح سؤال‌های زیر دست می‌زند: آیا هنر تحت تأثیر زمان و مکان است؟ آیا هنر هدفی را دنبال میکند یا چنانکه بعضی گفته‌اند «هنر برای خود هنر» بوجود آمده است؟ آیا هنر ویژه نخبگان است؟ آیا هنر وسیله تخدیر و سرگرمی و وقت گذرانی است؟ آیا هنر با اصول اخلاقی ارتباط دارد؟

البته نویسنده چون به اندیشه ماتریالیسم دیالکتیک مجهز است، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، طبعاً هنر را تابعی از زمان و مکان میداند

و تأکید میکند که «هنرمند در وهله آخر یک محصول اجتماعی بوده، روحیه او و روحیه آثار او محکوم قوای اقتصادی دوره او هستند» و بهمین دلیل بزرگترین هنرمندان تاریخ نیز، جز در مواردی که اثرشان انعکاسی «از خواص مشترک تمام جامعه بشریت» است، بقیه در اثر تحولات اجتماعی بکلی فراموش میشوند و آثار اخیر هم، با پیدایش اشکال جدید هنری و مضامین تازه، اهمیت خود را کاملاً از دست میدهند. از این توضیحات خود بخود باین نتیجه میرسیم که «هنر برای هنر» سخنی بی‌معنی است. در خصوص دامنه هنر نیز درست است که در حکومت‌های اشرافی و استبدادی هنر عملاً بیشتر به طبقات بالا اختصاص می‌یابد اما در حقیقت «هنرهای بزرگ آنهایی هستند که عمیقاً در توده مردم نفوذ کرده‌اند». اما از هنرمندانی که برای هنر هدفی قائلند عده‌ای که طرفدار قدرت هستند آنرا وسیله تخدیر و تسلای توده‌ها برای تحمل دردهایشان میدانند و حال آنکه طرفداران مردم با هنر خود آنها را به کشف علل دردها و مشکلات و تشویق و تهییج آنان به از بین بردن عوامل درد تبلیغ میکنند. از اینجا به مسئله ارتباط هنر با اخلاق میرسیم و خود بخود متوجه میشویم که اخلاق با منافع طبقاتی افراد ارتباط دارد و هر هنرمندی نیز خود بخود تبلیغ‌گر اخلاق طبقاتی خویش خواهد بود. منتها باید توجه داشت که «هنر کتاب قانون نیست». موعظه را نمیتوان هنر دانست و همانطور که قبلاً گفته شد هنر وسیله‌ای برای انتقال احساسات و عواطف است.

آخرین سئوالی که در برابر هنرمند قرار میگیرد اینست که آیا باید از گذشتگان تقلید کرد یا باید یکسره از گذشته برید. نویسنده مقاله برای یافتن جواب به این سؤال خواننده را به اصل تبدیل تغییر کمی تدریجی به تغییر کیفی ناگهانی شدید حواله میدهد و از آنجا که بر اساس این اصل جامعه جدید با تغییر ناگهانی نظام سیاسی و اقتصادی گذشته بوجود می‌آید باین نتیجه میرسد که هنرمندان هر دوره هم باید «بکلی با اصول سابق قطع رابطه» کنند و هنر تازه خود را بوجود آورند.

مسائل و موضوعاتی که مورد توجه مجله دنیا است منحصر به عناوینی که تاکنون ذکر شد نیست بلکه نویسندگان آن به مسائل اجتماعی دیگری نیز، چه بصورت مستقل و چه در لابلای مقالات معمولی، میپردازند. از جمله مسائلی که ذهن نویسندگان مجله را به خود مشغول داشته مسئله فاشیسم است که آنرا یک وسیله سرکوب طبقاتی در دست سرمایه‌داری میدانند. در مجله بدون آنکه عنوان و مقاله خاصی به این موضوع اختصاص داده شده باشد گهگاه در ضمن مقالات فلسفی و اجتماعی و همچنین در میانه اخبار علیه آن موضعگیری میشود.

برای مثال در مقاله‌ای تحت عنوان "من یک سیاهم"، که در ستون "هنری" چاپ شده یک نویسنده سیاهپوست اهل جامائیکا، که جزئی از انگلستان بشمار میرود، سخن از این بچیان می‌آورد که در کودکی مطلقاً با پدیده‌ای بنام "نژاد سیاه" آشنا نبود، و خود را یکی از اتباع انگلیس که فقط رنگ پوستش سیاه است میدانسته و اگر سیاهپوستی را هم میدیده که مورد تحقیر قرار گرفته این تحقیر را صرفاً ناشی از اختلاف طبقاتی تلقی میکرد که معمولاً افراد زبردست بدون توجه به رنگ پوست در حق افراد زبردست روا میدارند. ولی بعدها، بویژه وقتی در ۱۸ سالگی به آمریکا میرود متوجه میشود که در آنجا بصورت فردی به او نگاه میکنند که بعلت رنگ پوستش جزء نژادی پست‌تر از سفیدهاست. باین ترتیب حتی علی‌رغم قبول استعدادها و دانش او فقط کارهای پست به وی واگذار میکنند و هر چقدر هم جیب‌هایش پر از پول باشد او را به رستوران‌های سفیدها راه نمیدهند و کم‌کم خود او نیز در جریان دفاع از حیثیت انسانی خود خودش را از یک نژاد مشخص بنام "نژاد سیاه" میشناسد که بعلت، رنگ پوستش با دیگران تفاوت دارد و باین ترتیب دارای احساسات و عواطف نژادی میشود. این نویسنده سپس اشاره میکند که البته هنرمندان بزرگ سیاهپوست مورد احترامند اما بطرز میافزاید که «اگر من فردا رمان بزرگی طبع کنم» مسلماً مرا به مجالس مختلف دعوت و «در خصوص قریحه شخصی من تعریف‌ها

خواهند کرد ولی فوراً از گوشه و کنار خواهند گفت خیلی مایه تأسف است که همه سیاهان مثل من نیستند» گوئی تمام افراد دارای پوست سفید یا رنگ‌های دیگر همگی هنرمندند یا از استعداد بالا برخوردارند!

اما در مقاله "بشر از نظر مادی" زیر عنوان فرعی "بشر اجتماعی" نسبتاً بتفصیل به توضیح فاشیسم پرداخته است. نویسنده بحث خود را با این جمله آغاز میکند که «بیچاره ایده‌آلیست تحت تأثیر منافع طبقاتی دودستی آنچه را که به حال وی مفید است اصلی میگیرد» و یکی از چیزهایی که در عصر ما جعل شده و ایده‌آلیست بیچاره به آن چسبیده «تئوری نژادها» است که «واقعاً اسلحه خوبی برای جنگجویان و طرفداران استثمار و استعمار کار دیگران است» و استثمارگران و استعمارجویان میکوشند تا با کمک این تئوری «به عملیات غلط خود دلیل علمی قائل» شوند. این «تئوری» که روزنبرگ با «ترهات خود» برای توجیه عملیات «رژیم فاشیست» به آن شکل «علمی» داده برای «بعضی نژادها خواص سری قائل شده» باین ترتیب که انسان‌ها را به «نژادهای متمدن و با استعداد» و «سلل وحشی و بی‌استعداد» تقسیم میکند که اولی‌ها باید دومی‌ها را «کولونی» کنند. بر اساس این «تئوری» نژادهای سرخ و سیاه و زرد پست‌تر از نژاد سفید هستند و هر یک از دو گروه پست و عالی هم در میان خود درجات و طبقات برتر و فروتر دارند باین ترتیب که نژادهای سرخ و سیاه باید زیردست نژاد زرد باشند و در داخل خود نژاد سفید نیز شعبه نژاد آریائی بر سامی و در داخل نژاد آریائی مثلاً شعبه رومی بر اسلاو و شعبه ژرمنی بر رومی ترجیح دارد. دنباله این بحث تنوریک سرانجام به آنجا منجر میشود که چون بر اساس این تئوری میان طبقات یک ملت نیز اختلاف فاحش وجود دارد پس «مقدرات تقسیم کار و محصول اهم باید نظیر سیاست استعماری باشد اوا وسائل تولید باید دست عده محدود قرار گیرد زیرا توده لیاقت تصاحب آنرا ندارد».

نویسنده مقاله پس از این تفصیل با توسل به "مکتب مادی"، که بنا بگفته خود او «بطلان این ادعا را باسانی نشان میدهد» ابتدا بطنز به این

نکته اشاره میکند که البته برتری و پستی نژادها نیز بستگی به این دارد که طرفدار این تئوری خود از کدام نژاد باشد. «ریش پهن عالم‌نما اگر انگلیسی یا آلمانی باشد ادعای برتری نژاد ژرمنی را خواهد داشت و «اگر فرانسوی یا ایتالیائی باشد رومی را مافوق خواهد دانست». اما نمونه‌های تاریخی تقدم تمدن‌های قدیم نژادهای سرخ در مکزیک و زرد در چین ادعای برتری نژاد سفید را باطل میکند و تقدم تمدن نژاد یهودیان سامی بر سایر شعبه‌های نژاد سفید و یا عقب‌ماندگی کنونی تمدن پرتغالی از ژاپن و بلغار از ترک بر این تئوری من درآوردی یکسره خط بطلان میکشد. مجله پس از این توضیحات بر اساس تحول دیالکتیکی تاریخ اظهار عقیده میکند که «اختلاف درجات تمدن هزاران علت مادی دارد که اختلاف نژاد هم محکوم آنهاست» و بررسی «استعداد افراد و استعداد معدل نژادها نشان میدهد که برای کار اجتماعی و بین‌المللی اقتصاد بشر در کره زمین اختلاف استعدادهای مزبور فاحش و مهم نیست. کار تولیدی متوسط اجتماعی استعداد متوسط فردی و نژادی لازم دارد و برای انجام کار مزبور و استفاده از آن تمام افراد و نژادها خاصیت مساوی دارند». نتیجه آنکه «تئوری نژادی یک تئوری طبقاتی است» و «علم بطلان عقاید دیوانگی را که بامید استعمار و استثمار و تفوق مطلق نژاد، و طبقه یا فردی را نسبت به دیگران مسلم میدانند ثابت کرده است». پس از این بحث‌ها نویسنده بدون اینکه کلمه «سوسیالیسم» را بکار برد در پایان نتیجه میگیرد که «پس از اینکه رژیم اقتصادی جدید پیدا شد و ملل با روابط دوستانه بدون جنگ‌های صنفی و طبقاتی زندگی کردند واضح خواهد شد که برای تقدم یک نژاد مخصوص هیچ نوع سرتی وجود ندارد».

اما بر خلاف، بسیاری از فصول دیگر مجله دنیا در این مورد به جنبه‌های سیاسی فاشیسم نیز توجه کرده و بویژه در ستون «منظره دنیا» بیش از هر مطلب سیاسی دیگری تحولات و رشد فاشیسم را در ایتالیا و آلمان و موضعگیری‌های سیاسی دولت‌های مختلف را در برابر آن تعقیب میکند. بنا بگفته مفسر سیاسی مجله «بر اثر شیوع فاشیسم، که میخواهد

دیکتاتوری را دوباره جانشین دموکراسی نماید، اخیراً حکومت هیتلر دنبال موسولینی در صحنه اروپا پیدا شد. در آلمان هیتلری فرقه ناسیونال سوسیالیزم پیش از تصرف حکومت «به هر طبقه و صنفی آن چیزی را که او میخواست وعده میداد» و باین ترتیب بود که در میان «کسبه کوچک و خورده بورژوازی» طرفداران زیادی را به خود جلب کرد ولی چون انجام این تقاضاها بزبان حکومت فاشیستی تمام میشد این طبقات را زیر فشار قرار داد. مفسر پس از اشاره به «کشته شدن شلایشر رئیس الوزرای سابق آلمان و روهم رئیس ارکان حرب تشکیلات حمله» اظهار اطلاع میکند که این قتلها و همچنین خلع سلاح «دستجات طوفان» و اعدام فرماندهان آن ناشی از آن بوده که این سازمان منعکس کننده «عدم رضایت توده های پائین» بوده اند.

براساس اطلاعی که مجله بدست میدهد «ظاهراً حکومت فاشیسم در بسیاری از ممالک اروپا موقتاً موفقیت حاصل کرده» و همین امر در «نطح شطرنج اروپا» تغییراتی بوجود آورده که اینک به «ائتلاف جدیدی میان آلمان، ایتالیا و انگلیس و ژاپون از یک طرف و آمریکا، شوروی، فرانسه، ترکیه و ملل بالکان از طرف دیگر» منجر شده است که البته این منظره بعدها در اثر بازی های چندگانه سیاسی برخی دولت ها، و بخصوص انگلیس، در برابر آلمان و تحولات سیاسی دیگر دستخوش تغییراتی میشود. برای مثال انگلیس، علی رغم مخالفت فرانسه، «برای تشکیل قشون سیصد هزار نفری آلمان» میانگیری میکند، «ژاپن بجهت استیلا بر مغولستان خارجی نقشه میکشد» و با بی اعتنائی اغلب کشورهای اروپائی مواجه شده است، و در اثر همین بازی های چندگانه سیاسی است که «تمام اقداماتی که تا بحال برای حفظ و نگاهداری صلح شده بی نتیجه مانده»، «جامعه ملل» ضعیف و «کنفرانس های بین المللی» دچار شکست شده و تلاش سران دول کوچک برای «اتحادات صغیر» ناکام مانده است.

بیسوده نیست که مجله دنیا با توجه به اوضاع ناآرام جهان، لااقل دوبار، با ناراحتی اعلام خطر میکند که «منظره دنیا در اوت ۱۹۳۴ چندان بی شباهت به اوت ۱۹۱۴ نیست».

مسئله آزادی

یکی از حقوق انسان اجتماعی آزادی است که مجله دنیا یکبار از نظر فلسفی و بار دیگر از نظر اجتماعی به بحث درباره آن دست میزند. در زمینه فلسفی احمد قاضی در مقاله "عرفان و اصول مادی" این عقیده را القاء میکند که بر خلاف تصور عرفانی چون حافظ «انسان از هرچه رنگ تعلق پذیرد نمیتواند آزاد باشد» زیرا در چنبره قوانین مادی طبیعی و اجتماعی و روحی گرفتار است و باین ترتیب «اولاً انسان نمیتواند از قید قوای مادی مانند تأثیر جاذبه زمین و فشار جو آزاد باشد» و ثانیاً حتی «نمیتواند از همان عقائد (مانند عقیده تجرد خود این عرفا)، که وضعیت مخصوص اجتماع و طرز تولید ضروریات زندگی به آنها داده است آزاد باشد» و ثالثاً از تأثیر عوامل و خصوصیات حیاتی یعنی فیزیولوژیک و پسیکولوژیک، «که ساختمان مخصوص سلول، اعضاء مغزوی در او ایجاد کرده است آزاد باشد» و بنابراین «بشر نمیتواند از قید قوانین عمومی طبیعت خواه قوانین طبیعی، خواه اجتماعی و خواه روحی خلاص باشد».

با اینهمه اجمشید، نویسنده دیگر دنیا، در عین اینکه «اعمال و افعال انسان» را «جبری و خالی از اختیار» میدانند در مقالات "جبر و اختیار" و "ماشینیسیم" به اختلاف میان طبیعت و انسان توجه کرده و اظهار عقیده میکنند که انسان بر خلاف طبیعت از شعور و اراده، که خود پدیده‌هائی جبری هستند، برخوردار است و بهین دلیل میتواند به «شناخت» قوانین طبیعی دست یابد و بر اساس این شناخت حوادث طبیعی را بدرستی پیش‌بینی کند و در مواردی با استفاده از همان قوانین و در قالب آنها بعضی از عوامل طبیعی را بسود خود بکار گیرد، چنانکه هم اکنون نیز با ساختن ماشین و با کمک آن انسان توانسته است خود را از قید تسلط بسیاری از «قوای طبیعت» آزاد ساخته آنها را «تحت اختیار و اراده خود در آورده به خدمت خویش بگمارد». برای مثال هم‌اکنون هم «باد، آبشار، جریان آب، بخار آب، گاز و الکتریسیته تماماً... تحت تسلط بشر درآمده‌اند».

طبیعی است که در مورد اجتماع نیز علمای جامعه‌شناسی، با تکیه

بر «قوانین تکامل و ترقی اجتماعات و ملی و مشی جوامع» زمان و مکان حوادث اجتماعی مانند «جنگ‌ها، انقلابات و بحران‌ها و تحولات را بوسیلهٔ این اصول کلی» پیش‌بینی کنند. اما در اینجا بر خلاف طبیعت، دست انسان برای آزادی از قید تسلط پدیده‌های اجتماعی بازتر است زیرا «حوادث اجتماعی بدون انسان وجود خارجی پیدا نکرده و وقوع این حوادث اصولاً مربوط به اقدامات اوست». انسان نه تنها میتواند به کشف حوادث اجتماعی دست یابد بلکه در قالب جبر اجتماعی میتواند در آنها تأثیر بگذارد و طبعاً باید «برای رسیدن به مقاصد اجتماعی» بمنظور تغییر جامعه و آزاد ساختن خود از برخی پدیده‌های آن «تلاش» و «فداکاری» کند.

بر خلاف نظر معتقدان به قضا و قدر که انسان را موجودی منفعل و ارادهٔ او را فاقد هر نوع قدرت و تأثیر در تحول حوادث اجتماعی، «و هرگونه فداکاری و اقدام عملی» او را «برای پیشرفت عقاید قبل از تجربه محکوم به اضمحلال» میدانند علمای طرفدار نظریهٔ جبر به تأثیر ارادهٔ انسان در «سیر تکامل تاریخی» اعتقاد دارند. درست است که «وقوع حوادث و اتفاقات طبیعی را هیچکدام از ماها، ولو بزرگترین فداکاری را هم بروز دهیم نخواهیم توانست جلوگیری کنیم» و یا در آنها تغییری بدهیم اما این امر در مورد حوادث و اتفاقات اجتماعی صادق نیست زیرا حوادث طبیعی در ارتباط و تحت تأثیر موقعیت انسان‌ها وقوع نمی‌یابند و حال آنکه «اگر فلان حادثهٔ اجتماعی واقع میشود» و بهمان «فنون اجتماعی بروز میکند» «برای آنست که افراد در موقعیت معین مجبورند بطرز معینی اقدام کنند» و «فداکاری» و جنگیدن با مخالفان خویش نیز خود یک «اجبار تاریخی» است.

بر اساس جبر تاریخی انسان ایصال اجتماعی گوناگونی پیدا میکند که میل به آزادی نیز خود یکی از آنهاست. «بشر چون حیوان اجتماعی است... در تشکیلات جامعه ولو بطور نادانسته مؤثر است.» تشکیلات جامعه بر اساس اصول مادی دیالکتیکی مدام در حال تغییر است. پدیده‌های اجتماعی کهنه میشوند و پدیده‌های تازه جای آنها را میگیرند. میل به

"دنیا" ی روشنگر...

آزادی یکی از نتایج شعور انسان در جریان برخورد تضاد میان تازه و کهنه است. «یک فکر تازه برای اینکه بتواند اثر خود را ظاهر کند طرفدار آزادی عقیده و مطبوعات و نطق میشود. فکر کهنه که طرفدار جمود و عدم تغییر است با آن مخالف میگردد. بنابراین آزادی ریشه مادی اجتماعی دارد. در انقلاب فرانسه فتودالیسم کهنه‌پرست مخالف و بورژوازی تازه‌نفس طرفدار آزادی بود. آزادی از مقدسات بشمار میرفت، فداکارهای اجتماع در راه آزادی جان میدادند. آزادی پرستش میشد... اما در دوره‌های جدید جهان آن تازه‌نفس‌ها کهنه‌پرست میشوند و چون طبقه تازه‌نفس جدید از آزادی برای پیشرفت خود استفاده مینمایند آزادیخواهان دیروز مخالف اصول پارلمانی و آزادی میشوند. دلائل فلسفی برای خر کردن می‌تراشند... خلاصه همان عقیده آزادی مقدس دیروز امروزه جزء جنایات درجه اول و در شماره اعمال مذموم مانند قتل و سرقت و غیره» قرار میگیرد. بهمین دلیل افکار تازه، که تحت تأثیر شرایط مادی اجتماعی جدید بوجود می‌آیند طرفدار آزادی شده و برای کسب آن با همان افکار پیشین، که حالا دیگر کهنه شده‌اند، می‌جنگند و فداکاری میکنند.

موقعیت زن در جامعه

از موضوعاتی که مجله دنیا بصورتی جانبدارانه به آن میپردازد موقعیت زن در جوامع انسانی است. در اینجا علاوه بر آنکه یک مقاله تحت عنوان "زن و ماتریالیسم" به این موضوع اختصاص داده شده طبق معمول در جای‌جای مقالات دیگر نیز از آن سخن رفته است. مجله توجهی خاص به زنان دارد و همه جا با جانبداری و علاقه خاصی از آنان یاد میکند. برای مثال در روی جلد شماره ۶ عکس مادام کوری را چاپ کرده و در زیر آن نگاشته است که «فکر و استعداد قابلیت تربیت و نمو زن را به عالم ثابت نمود». و در شماره ۹ ضمن چاپ عکس دیگری از مادام کوری و دختر او "ایرنه" در روی جلد، مقاله "اجسام رادیو اکتیو مصنوعی" را که در ارتباط با همین عکس است با این جمله ستایش‌آمیز آغاز میکند: «تحقیق ظریف‌ترین